

اقامه خُلقِ رذیله‌ی «جمع‌المال» (تکاثر) از طریق «محوریت بخش خصوصی در اقتصاد» و درگیری آن با فرهنگ وحی و وجدان انقلابی ملت و رهبری ایران، منشأ اصلی عدم «رونق تولید» به عنوان یکی از ارکان «مشروطه اقتصادی»

حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری

روز پانزدهم محرم (۱۴ شهریور ۱۳۹۹)

طبق روایات، اصول و ریشه‌های کفر سه چیز است: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَ الْإِسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ فَأَمَّا الْحِرْصُ، فَإِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا؛ وَأَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ، فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ، فَأَبَى وَ أَمَّا الْحَسَدُ، فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ» اولین ریشه کفر، وصف حرص است که موجب شد حضرت آدم و حواء علی‌رغم هشدارهای خداوند متعال، به سراغ شجره ممنوعه بروند. دومین ریشه کفر، وصف «استکبار» است که باعث رفتار ابلیس در سجده‌نکردن به حضرت آدم شد. وصف حسد هم به عنوان سومین ریشه کفر موجب شد قابیل دست به قتل هابیل بزند چون قربانی هابیل قبول شد و قربانی قابیل، قبول درگاه الهی نشد اما قابیل به جای توجه به اشتباه خود و جبران آن، به این نعمت هابیل حسد ورزید و برای سلب این نعمت از او، مرتکب اولین قتل

۱. این مباحث در دهه اول محرم ۱۳۹۹ در هیئت گفتمان انقلاب شهر مقدس قم مطرح شده است. جهت دریافت صوت و متن کامل مباحث به پیام‌رسان «بله، سروش و ای‌تا» به نشانی ذیل مراجعه کنید:

در این عالم شد. در مباحث گذشته وصف «حرص و حسد» بر برخی ارکان «مدل اداره» به عنوان ابزاری که خلق اجتماعی می‌سازد، تطبیق داده شد تا روشن شود مدل اداره و علم حکمرانی و روش تأمین معاش می‌تواند کافرانه یا اسلامی باشد و نمی‌توان به راحتی، استفاده از آن برای تأمین معاش مسلمین را پذیرفت و امضا کرد.

البته ممکن است گفته شود: «طبق برخی دیگر از روایات، کفر دارای معانی متعددی است و لزوماً به انکار اعتقادات حقه معنا نمی‌شود بلکه طبق برخی استعمالات قرآنی، به ارتکاب معاصی یا ناسپاسی نسبت به نعمت‌ها هم کفر گفته می‌شود که در این صورت، دیگر امری اعتقادی نخواهد بود» اما اولاً باید توجه داشت که حتی اگر مقصود این روایت از کفر، انکار اعتقادات نباشد، خللی به بحث ما وارد نمی‌شود چرا که حرص و حسد حتی اگر از امور غیراعتقادی باشند اما بهر حال رفتارهایی قبیح و غیرانسانی و غیراخلاقی هستند و مدل اداره‌ای که بر این اساس طراحی شده باشد، نمی‌تواند یک امر عقلانی و مشترک بین بشر محسوب شود که ربطی به اخلاق و انسانیت و معنویت ندارد بلکه می‌تواند بر اساس اخلاق و رفتارهای نامتعادل و نابهنجاری مانند حرص و حسد طراحی شود. لذا روحانیت و متدینین به عنوان بزرگترین منادیان اخلاق باید در مقابل این خطر حساسیت داشته باشند و نسبت به آن مسئولیت بپذیرند. علاوه بر این، دلیلی متقنی برای این که «کفر» در این روایت، به معنای «انکار اعتقادات حقه» نباشد مطرح نشده بلکه استعمال آن در همین معنا کاملاً معقول است. چون انسان و جامعه‌ای که می‌خواهد از خدای متعال به عنوان مدیر عالم فاصله بگیرد و آن را انکار کند و به دنبال شهوات خود برود، از نظر عملی راهی جز کنار گذاشتن اخلاق حمیده و به راه انداختن خلق‌های رذیله‌ای از قبیل حرص و استکبار ندارد تا بتواند جاذبه‌ها و دلخوشی‌های مصنوعی و وهله‌ای ایجاد کند. به عبارت دیگر این روایت می‌تواند به روش‌های عینی و عملی که نظام کفر بر آنها استوار شده و ریشه و تکیه‌گاه جوامع کافر قرار گرفته، اشاره داشته باشد. لذا در روایتی که جلسات قبل نقل شد، آمده بود که ابلیس (به عنوان سردمدار کفر و انکار خدای متعال) هنگامی که خواست لطف حضرت نوح را جبران کند، ایشان را به احتراز از دو وصف حرص و حسد توصیه کرد.

بحث در جلسه گذشته پیرامون اقامه خلق حسد بود و این که در دوران امروز، اقامه حسد بر مدل اداره موجود تطبیق پیدا می‌کند زیرا قدرت خرید بیشتر را منشأ ایجاد اختلاف پتانسیل در جامعه و حاکمیت

برخی طبقات بر دیگر طبقه‌ها و علت فرمان‌دهی و فرمان‌بری قرار داده است. این در حالی است که در فرهنگ آیات و روایات، درجات ایمانی و زهد انقلابی و انگیزه ایثار و فداکاری برای افزایش قدرت اسلام در مقابل کفر است که باید منشأ شکل‌گیری طبقات اجتماعی در امت دینی قرار بگیرد و علت فرمان‌دهی و فرمان‌بری شود و مبنای آبرو و اعتبار و منزلت در جامعه محسوب گردد. یعنی سوخت حرکت اجتماعی و موتور محرک جامعه نباید بر اساس قدرت خرید بیشتر و الگوی درآمد طبقاتی تعریف شود بلکه انگیزه‌های ایمانی شدیدتر که کارآمدی خود را در مقابل دشمن نشان داده‌اند و توقع مادی خاصی در قبال فعالیت خود ندارند، باید منشأ آرایش نظام مدیریتی در جامعه باشند و مبنای طراحی مدل اداره قرار بگیرند.

اما وصف رذیله‌ی دیگری که در فرهنگ آیات و روایات به شدت مورد عتاب و توبیخ و تهدید قرار گرفته و از آن نهی شده، وصف و عنوان «جمع المال» است که یکی از نمونه‌های این برخورد شدید، در سوره مبارکه «همزه» مشاهده می‌شود. این سوره با آیه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» آغاز شده که عیب‌جویان و طعنه‌زنندگان را تهدید می‌کند. شاید تصور کنیم که این آیه فقط در حال هشدار به کسانی است که در روابط خانوادگی خود مشغول عیب‌جویی و طعنه‌زنی به همسر و عروس و داماد خود و... هستند اما آیات بعدی چنین انحصاری را رد می‌کند: «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (همزه/ ۲) هر مسخره‌کننده و عیب‌جو، کسی است که اهل جمع کردن ثروت و مال بوده و به شمارش آن می‌پردازد و «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (همزه/ ۳) گمان می‌کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد. گویا اگر وصف زشت تمسخر و عیب‌جویی از آنان صادر می‌شود به دلیل افتخار و اتکا به پول و ثروت و مالی است که جمع کرده‌اند. یعنی تمسخر و طعنه و تحقیری که در مورد دیگران انجام می‌دهند، به دلیل احساس قدرت کاذبی است که از «جمع المال» بدست آورده‌اند. البته آیه دیگری از قرآن کریم که در آن هم از وصف «لمز» صحبت شده، همین برداشت را تأیید می‌کند: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/ ۷۹) «کسانی که به مسخره کردن مؤمنینی می‌پردازند که داوطلبانه (و از روی میل خود) صدقات خود را (برای انفاق در راه خدا) می‌دهند و (در این انفاق) جز به اندازه توانشان نمی‌یابند، خداوند متعال (مسخره‌کنندگان این افراد را) مسخره

می‌کند و برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود.» در شأن نزول این آیه نقل شده^۲ که سالم بن عمیر که یکی از انصار بود، خدمت پیامبر (ص) رسید و یک پیمانہ خرما به آن حضرت تقدیم کرد و گفت: «من دیشب اجیر شدم و کارگری کردم و در مقابل، دو پیمانہ خرما گرفتم که یکی را برای خودم نگه داشتم و دیگری را به خدای متعال قرض می‌دهم» پیامبر اکرم (ص) هم دستور داد تا خرما را در بین صدقات قرار دهند اما منافقین با شنیدن این مطلب، شروع به مسخره کردن او کردند که «خدا با یک پیمانہ خرما چکار کند؟!» لذا خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و خود، منافقین را مسخره کرد و آنها را به عذاب الیم وعده داد. در نقل دیگری^۳ درباره شأن نزول این آیه آمده که امیرالمومنین علیه السلام خود را اجیر فرمود تا در مقابل آب‌کشی، خرما بگیرد. سپس مزد خود را دریافت کرد و خرماها را به محضر نبی اکرم (ص) تقدیم نمود. عبدالرحمان بن عوف وقتی این صحنه را دید، امیرالمومنین (ع) را مورد همز و لمز و تمسخر و طعنه قرار داد و لذا این آیات نازل شد.

البته عبدالرحمان بن عوف شخصی بود که به ثروت معروف بود و اموال افسانه‌ای داشت و لذا نقل شده^۴ که پس از مرگش به قدری طلا از خود برجا گذاشته بود که با تبر شکسته و تقسیم می‌شد تا جایی که دست مردان تبر به دست تاول زد! و سهم الارث هر یک از همسرانش (یعنی یک چهارم از یک هشتم اموالش) هشتاد هزار دینار طلا شد. روشن است که بر این اساس، اموال او بیش از دو میلیون و پانصد هزار دینار طلا بوده است! لذا وقتی عثمان مشغول تقسیم ارث عبدالرحمان بود و ابوذر بر او وارد شد، خشمناک شد و عصایش را بلند کرد و فرمود: صاحب این مال در روز قیامت آرزو می‌کند که به جای این اموال، عقرب‌هایی داشته باشد که درون قلب او را نیش بزنند.^۵ البته عذابی که حضرت ابوذر به آن وعده داد، با آیات بعدی سوره همزه تناسب کاملی دارد: «كَأَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (همزه/۴) ابدا این‌طور نیست؛ بلکه این مسخره‌کنندگان وارد بخش خاصی از آتش جهنم به نام «حطمه» می‌شوند که توجه می‌دانی چیست: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» (همزه/۵ و ۶) آتش شعله‌وری است که در ستون‌هایی بلند و کشیده، قلب آنها را در برمی‌گیرد. گویا آتش حطمه به حدی برافروخته است و به نحوی

۲. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۳۰۲.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴. الطبقات الکبری؛ ۱۶۳/۳.

۵. تاریخ المدینه؛ ۱۰۳۶/۳.

قلوب را در بر می‌گیرد که از شدت آن، شخص حاضر است به جای دچار شدن به این آتش، عقرب‌ها قلب او را نیش بزنند! سپس در ادامه می‌فرماید: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ» (همزه/۸ و ۹) این عذاب، طبق طبق بر روی آنها قرار می‌گیرد و راه نجات را بر آنان می‌بندد و در روایات آمده که وقتی «عَمَد» جمع کنندگان مال را در بر می‌گیرد، پوست‌شان را می‌خورد و خلود آنها در جهنم آغاز می‌شود. پس کاملاً روشن است که برخورد خدای متعال و فرهنگ دین و ادبیات وحی با «جمع المال» چقدر شدید و غلیظ است. در سوره فجر نیز (که سوره امام حسین (ع) نام گرفته) خداوند متعال منشأ مشکلات بشریت و بی‌توجهی او به خدای متعال را همین امر می‌داند: «تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» (فجر/۲۰) شما مال و ثروت را بسیار زیاد دوست می‌دارید.

البته بعضاً تصور ما از «جمع مالا و عدده» منحصر به شخصی است که خود به دنبال مال دنیا بوده و پول روی پول می‌گذارد و در حال شمارش ثروتی است که در گاوصندوق یا حساب بانکی خود جمع کرده! اما توجه به آیه «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ...» نشان می‌دهد که اینان یک جمع و جماعت هستند و باید تأمل کرد که این جماعت‌ها چگونه شکل می‌گیرد؟ در جلسات گذشته با ادله مختلف بیان شد که اوصاف و اخلاق رذیله اموری صرفاً فردی نیستند بلکه مرکز تولید دارند و از طریق ابزارهای اجتماعی به وصف یک جامعه تبدیل می‌شوند. در تناسب با همین مطلب است که در خطاب امیرالمومنین (ع) به شریح قاضی - که روایت آن مفصلاً در جلسه قبل ذکر شد - «جمع المال» به صاحبان حکومت و طراحان ساختارهای اجتماعی نسبت داده شده: «مُبْلِي أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَ سَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ مِثْلُ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ تَبِعٍ وَ حَمِيرٍ وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ إِلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ وَ بَنَى فَشَيْدَ وَ نَجَّدَ فزَخْرَفَ»^۷ حال وصف «جمع المال» چگونه و با چه ابزارهایی در جوامع امروز جریان پیدا می‌کند و از طریق چه مراکزی، تجمیع سرمایه و ثروت و شمارش دائمی آن صورت می‌گیرد و با اتکاء به این امور، تصور خلود و جاودانگی و تسلط بر همه شئون برای دارندگان این اموال حاصل می‌شود؟ مصداق امروزی آیات سوره همزه و توبه چه کسانی و چه قشری و چه مراکزی هستند؟ آیا بدون تعیین دقیق و مستدل این مصداق امروزی، تفسیر قرآن کریم

۶. تفسیرالقمی، ج ۲؛ ص ۴۴۲.

۷. حضرت علی (ع) در توصیف سند ملکی که شریح قاضی خریده بود برای کسی که خسارت‌های مشتری را عهده‌دار است، فرمود: «همان کسی هست که جسم پادشاهان را زیر خاک نمود و جان حکام ظلم و جور مانند: «کسری و قیصر و تبع و حمیر» و کسانی که مال روی مال جمع کردند را گرفت؛ همان کسانی که بنا ساختند و آن را محکم کردند و با طلا زینت بخشیدند». الامالی (للمصوق)، ص ۳۱۲.

و توضیح روایات اهل بیت (ع) و تعیین تکلیف جامعه، معنایی واقعی خواهد داشت؟! آیا امروزه مصادیق سوره همزه، فجر و دیگر آیات و روایات، منحصر در کسی است که به صورت انفرادی پول جمع می‌کند و به آن عشق می‌ورزد؟! یا مصداق اصلی این آیات و روایات، نظام سرمایه‌داری جهانی و وضعیت عینی «بخش خصوصی» است که در مدل‌های توسعه، اصل و اساس قرار گرفته و در جهان به عنوان پیشران و محور اقتصاد و رونق اقتصادی معرفی می‌شود؟ آیا سرمایه‌های عظیم و سودهای سرسام‌آور جز توسط بخش خصوصی و شرکت‌های بزرگ و کارتل‌ها جمع می‌شود؟! آیا اخلاق و فرهنگ حاکم بر بخش خصوصی در عالم واقع چیزی جز ایجاد قطب‌های بزرگ ثروت و تمرکز سرمایه‌های کلان است؟! اگر بخواهیم این آیات و روایات را به درستی تطبیق دهیم، آیا نباید ابزارها و الگوهایی را تویخ نماییم که اخلاق و فرهنگ حبّ المال و جمع المال و تجمیع سرمایه را در جوامع نهادینه می‌کنند؟ آیا این ابزارها و استفاده حاکمیت‌ها از آنها نیست که باعث می‌شود تا به دلیل اتکا به پول و سرمایه خود و عُجب به آن، دست خالی اما اراده قوی مطّوعین و داوطلبان و انگیزه‌های ایثارگرانه به سخره گرفته شوند؟

لذا این مسخره‌گندگان با تکیه به ثروت‌ها و سرمایه‌های بزرگی که اقتصادهای بزرگ دنیا را شکل داده، می‌گویند: «مگر می‌توان با انگیزه‌های معنوی چرخه بزرگ و پیچیده اقتصاد کشور را گرداند؟!» و با تمسخر و تحقیر انگیزه‌ها و فعالیت‌های الهی می‌گویند: «سپردن کارهایی از قبیل کارگری و بیل‌زنی و... به این جوانان مؤمن اشکالی ندارد اما کارهای اساسی و تنظیم نسبت‌های کلان باید به دست قشر متخصص و بر اساس تجربیات جهانی باشد.» البته روشن است که امور کلان و اساسی نیاز به تخصص و تجربه دارد اما تخصصی که بر محور اخلاق خطرناک «جمع‌المال» صورت گرفته؟! و تجربه‌ای که حاصل ریاضت‌های دنیاپرستان برای تجمیع سرمایه و تمرکز آن بوده؟! اگر خداوند متعال به خاطر مسخره کردن انفاق یک مؤمن توسط ثروتمندان، چنین تویخ و تهدید شدیدی بکار برده، آیا عدم توجه به این انگیزه‌های مجاهدانه و فراهم‌نکردن جایگاه برای آن در مدل اداره و فقدان تدبیر علمی برای سپردن اختیارات کلان کشور به آنها، مورد مؤاخذه الهی قرار نخواهد گرفت؟! اگر هیئات و سخنرانان به آسیب‌شناسی علت هدر رفتن این انگیزه‌های بزرگ و این شور حسینی نپردازند و زمینه برای طراحی بسترهای اجتماعی جایگزین ایجاد نکنند و فقط به تویخ افراد جناح مخالف بپردازند، چرا خدای متعال

نعمت این هیئات و عزاداری‌ها را از ما سلب نکند؟! چرا بلایی از قبیل کرونا باعث نشود عزاداری‌ها محدود شود؟! پس چگونه مؤمنین باید نسبت به ضعف‌های خود هشیار شوند؟!!

البته امروزه مکرراً گفته می‌شود: «این وضعیت نابهنجار اقتصاد و حیف و میل بیت‌المال و عدم رونق تولید و...، به دلیل دولتی بودن اقتصاد کشور است که باعث این حد از دست‌اندازی به منافع عمومی و اموال مردم و عدم رونق تولید شده اما اگر همانند تمام جهان، بخش خصوصی به محور اقتصاد کشور تبدیل شود اکثر این چالش‌ها حل می‌شود چون بخش خصوصی به دنبال حداکثرسازی سود و سرمایه‌ای است که به کار انداخته و لذا کارآمدی و شفافیت بالاتر و بهره‌وری بیشتری را رقم می‌زند». گرچه کسی در ناکارآمدی وضعیت فعلی بخش دولتی برای محوریت اقتصاد، شکی ندارد اما مساله اینجاست که راه‌حل جایگزینی که معمولاً مطرح می‌شود (یعنی محوریت بخش خصوصی در اقتصاد نظام اسلامی) نیز خطرات بسیار بزرگی را در پی دارد. یعنی اخلاق رذیله‌ای همچون حرص و حسد که به عنوان سوخت ماشین اداره کشور (مدل توسعه) معرفی شد، پس از آن که توسط سیستم الکتریکی و برقرسانی ماشین اداره (مکانیزم بازار) جرقه بخورد و دچار احتراق شود، به نیرویی تبدیل می‌شود که بدنه ماشین و سیستم مکانیکی آن را به حرکت در می‌آورد. این سیستم مکانیکی که متناسب با آن سوخت و آن احتراق طراحی شده، همان بخش خصوصی و شرکت‌های بزرگ است. لذا محوریت بخش خصوصی در اقتصاد به معنای تکیه به نمود عینی و تجسم خارجی همان اخلاق رذیله است. یعنی اگر تخصیص مقدورات و منابع و نیروی انسانی و تدوین قوانین کشور بر محور بخش خصوصی (به تعریف متداول آن در جهان) تنظیم شود، همان اخلاق حرص و حسادت توانسته نمود و نهاد عینی خود را ایجاد کند و با «جمع‌المال» و تجمیع ثروت و تمرکز سرمایه، ابزار و اهرمی برای تأمین حرص خود به دنیا و هزینه‌های سنگین آن را طراحی نماید. البته نظام اسلامی به دنبال حذف مالکیت خصوصی و نابودی آن نیست و افراد می‌توانند با انگیزه سود شخصی به فعالیت اقتصادی بپردازند اما نباید «بخش خصوصی که نمود خلق حرص و حسادت و اختلاف طبقاتی شدید در درآمد و مصرف» است، محور اقتصاد در نظام اسلامی قرار بگیرد و همه‌ی تسهیلات، امکانات، منابع طبیعی، مجوزات، تخصیص‌ها و قوانین به نفع این بخش تنظیم گردد.

در تناسب با همین مطلب است که از امام رضا علیه السلام نقل شده^۸: «لَا يُجْمَعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَمْسٍ خِصَالٍ بِنُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ مال و پول جمع نمی‌شود مگر با پنج خُلق: بنخل شدید و آرزوی دور و دراز و چیرگی حرص و قطع رحم و نابودی روابط خانوادگی (انسانی) و مقدم کردن دنیا بر آخرت». آیا این روایت شریف، موید مطلبی نیست که درباره «بخش خصوصی به عنوان نمود و نهاد عینی برای حرص» بیان شد؟ در واقع دنیاپرستی و محوریت دنیا در اهداف و حرص و...، زیربنا و عامل جمع مال و تجمیع ثروت و تمرکز سرمایه است و وصف رذیله‌ای به نام جمع‌آوری مال دنیا، نتیجه‌ی قهری حرص خواهد بود. یعنی متناسب با تمثیلی است که گذشت، باید گفت: اگر ماشینی که جامعه را حرکت می‌دهد، از سوخت «حرص» استفاده کند، بدنه این ماشین و انرژی مکانیکی که باعث حرکت آن در جاده و رسیدن به مقصد می‌شود، لاجرم باید خُلق «جمع‌المال» باشد. حال آیا امروزه بزرگترین حجم جمع‌آوری پول و تجمیع سرمایه جز در بخش خصوصی رقم می‌خورد؟ در این صورت اگر بخش خصوصی که مرکزی اجتماعی برای تولید این خُلق است، به محوری برای اقتصاد تبدیل شود و تشویق و توییح‌ها و سایر ابزارهای حاکمیتی به نفع آن طراحی شود، جز این است که سایر افراد و اقشار جامعه هم با خلق «جمع‌المال» پرورش پیدا می‌کنند؟ آیا هیچ دین الهی و هیچ فقیه ربّانی چنین وضعی را جائز می‌شمرد؟ آیا وجدان انقلابی رهبران و مردم ایران این روند را برای اداره نظام اسلامی می‌پذیرند؟ یا با آن برخورد می‌کنند؟ آیا این برخورد، جز هرج و مرج در اداره کشور نتیجه‌ی دیگری به بار می‌آورد؟ و آیا این هرج و مرج جز در زمانی برطرف می‌شود که بدنه‌ی ماشین اداره کشور از آلیاژ جدید و از خُلق ایثار و انفاق و فداکاری و سایر اوصافی طراحی شود که با اخلاق مردم و آرمان‌های انقلاب سازگاری دارد؟ لذا در روایت دیگری وارد شده^۹ که «لَا يَجْمَعُ الْمَالُ إِلَّا الْحِرْصُ وَ الْحَرِيصُ شَقِيٌّ مَذْمُومٌ؛ چیزی جز حرص، باعث جمع‌آوری مال و پول نمی‌شود و حریص نیز اهل شقاوت و مورد نکوهش است».

در واقع فرهنگ «جمع‌المال» به حدّی مورد نهی و توییح و هشدار شارع مقدس بوده که به توصیف کیفی آن اکتفا نکرده و حتی اندازه‌های کمی و عددی را نیز در این باره مطرح کرده است. به عنوان نمونه از

۸. وسائل الشیعه؛ ج ۲۱، ص ۵۶۱.

۹. غررالحکم و درر الکلم، ص ۷۸۸.

امام صادق (ع) نقل شده^{۱۰}: «مَا أَعْطَى اللَّهُ عَبْدًا ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَهُوَ يُرِيدُ بِهِ خَيْرًا وَقَالَ مَا جَمَعَ رَجُلٌ قَطُّ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ مِنْ حِلٍّ وَقَدْ يَجْمَعُهَا لِأَقْوَامٍ إِذَا أُعْطِيَ الْقُوَّةَ وَرُزِقَ الْعَمَلَ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ؛ هَيْجَ بِنْدَةِ مَنْ لَا يَسْتَعِينُ بِخَيْرِ اللَّهِ وَخَيْرِ النَّاسِ وَخَيْرِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ حِلٍّ وَهُوَ يَجْمَعُهَا لِأَقْوَامٍ إِذَا أُعْطِيَ الْقُوَّةَ وَرُزِقَ الْعَمَلَ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»؛ هیچ بنده‌ای نیست که خدا به او سی هزار درهم داده باشد و خیر او را خواسته باشد و هیچ مردی نیست که ده هزار درهم را از راه حلال جمع کرده باشد». در ادامه حضرت صادق (ع) استثنائی را مطرح می‌کند (چون «قد» بر سر «فعل مضارع» به معنای «گاهی اوقات» است): برخی اوقات، خدا این مقدار را برای بعضی جمع می‌کند که در این صورت، دنیا و آخرت را برای آنها جمع کرده است. یعنی اگر جمع‌المال اتفاق بیفتد، خلاف مذاق شارع است مگر برخی استثنائات. لذا جمع‌المال در فرهنگ دین، استثناء است در حالی که اقتصاد متداول، تجمیع پول و تمرکز سرمایه را - که در شرکت‌های بزرگ رخ می‌دهد - اصلی اساسی و محوری برای رونق اقتصاد و تولید می‌داند. البته طبق برخی روایات، همان استثنائات هم برای آن که مورد قبول شارع باشند، به شرایطی مشروط شده‌اند: «لَيْسَ مِنْ شَيْعَتِنَا مَنْ مَلَكَ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ إِلَّا مَنْ أَعْطَى يَمِينًا وَشِمَالًا وَ [مِنْ] قُدَّامٍ وَ خَلْفٍ؛ کسی که مالک ده هزار درهم باشد از شیعیان ما نیست مگر این که از راست و چپ و پشت و جلو بخشش کند»^{۱۱}. روشن است که این شرط (بخشش حداکثری و از همه ابعاد و به صورت همه‌جانبه) هم عملاً باعث جلوگیری از جمع‌المال خواهد شد.

البته باید تأکید کرد که روایات فوق به معنای نفی «تولید ثروت» در نظام اسلامی و دوری از فعالیت اقتصادی و تنبلی در طلب رزق نیست بلکه طبق مباحثی که در سال‌های قبل هم ارائه شد، امیرالمومنین (ع) به عنوان قله زهد و دوری از دنیا، بالاترین حد از تولید ثروت را رقم زده و اساساً از معجزات حضرت علی (ع) است که با تلاش فردی، به جایی رسیده که خمس اموال ایشان، چهل هزار دینار طلا بوده است. اما این شدت از تولید ثروت ابداً همراه با خُلق «جمع‌المال» و تجمیع سرمایه و حداکثرسازی سود شخصی نبوده بلکه صرف فقراء و مساکینی شده که بر اثر روابط اجتماعی ظالمانه، در فقر و مسکنت گرفتار بوده‌اند. لذا در روایات درباره نحوه فعالیت اقتصادی توصیه شده که: «لَيْكُنْ طَلَبُكَ لِلْمَعِيشَةِ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ وَ دُونَ طَلَبِ الْحَرِيصِ الرَّاضِي بِدُنْيَاهُ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَ لَكِنْ أَنْزِلْ نَفْسَكَ مِنْ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ

۱۰. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۸.

۱۱. مشکاه الانوار فی غرر الاخبار؛ ص ۲۷۴.

الْمُنْصِفِ الْمُتَعَفِّفِ تَرْفَعُ نَفْسَكَ عَنْ مَنزِلَةِ الْوَاهِنِ الضَّعِيفِ... طلب معاش تو باید بالاتر از کسی باشد که کسب و کار خودش را ضایع می‌کند و پایین‌تر از کسی باشد که حریصانه به دنبال دنیاست و به آن راضی است و آرامش‌اش را در دنیا می‌بیند. ولی خودت را در جایگاه منصف و عقیف نسبت به دنیا قرار بده اما بالاتر از جایگاه کسی که دچار ضعف و سستی و ناتوانی در این عرصه است.»^{۱۲} بنابراین انگیزه الهی در اقتصاد به معنای قرار دادن جامعه در جایگاه «الواهن الضعیف» نیست بلکه می‌تواند شدیدترین فعالیت‌های اقتصادی را رقم بزند (کما این‌که شدیدترین مقاومت‌های نظامی را رقم زده) اما مسأله این است که وضعیت عینی فعالیت‌های اقتصادی در جهان با محوریت بخش خصوصی، انگیزه‌های الهی را به پست‌ترین انگیزه‌های مادی و کفرآلود تبدیل می‌کند و جامعه را بر اساس تکاثر و جمع‌المال پرورش می‌دهد.

ممکن است گفته شود: «بسیاری از افراد هستند که از طریق ارث و... به ثروت رسیده‌اند. حال چرا نباید ثروت این افراد به عنوان محور و پیشران در اقتصاد به کار گرفته شود؟ آیا می‌خواهید آنها از فواید مال شخصی خود بهره‌مند نشوند؟ بالاخره این اشخاص مال خود را در فعالیت اقتصادی به کار گرفته‌اند و باید از مزایای آن بهره ببرند.» اما مسأله‌ای که در این نوع صحبت‌ها از آن غفلت می‌شود، این است که محوریت بخش خصوصی در اقتصاد به این معناست که همه امکانات کشور از قبیل وام‌ها، اعتبارات، معافیت‌ها، منابع طبیعی، انفال، نیروی انسانی و... را به سمت این قشر هدایت شود و در شیبی قرار بگیرد که سرمایه‌داران در انتهای شیب نشسته‌اند. در این صورت و حتی اگر سرمایه اولیه آنها به صورت حلال و بدون ظلم حاصل شده باشد، ثروت کشور توسط ابزارهای انتقال ثروت به آنها منتقل شده و آنها چندین برابر میزان ثروت خود، ثروتمند می‌شوند. مانند اهرمی که در حالت عادی فقط می‌تواند پنجاه کیلوگرم را بلند کند اما با ابزارهای خاصی یا با جابجایی تکیه‌گاه آن، قدرت بلند کردن یک وزنه پنج هزار کیلوگرمی به آن بخشیده می‌شود! لذا کسی مخالف با این نیست که سرمایه‌دار با تکیه به اندازه‌ی واقعی سرمایه خود به کسب سود پردازد اما بحث بر سر این است که ابزارهای اجتماعی در جامعه اسلامی نباید باعث ایجاد توان چندین هزار برابری برای سرمایه‌داران شوند. آیا در این صورت، آیه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) که مکرراً در منابر تکرار می‌شود، قابلیت تحقق خواهد داشت؟ وقتی که تمامی امکانات

۱۲. الکافی؛ جلد ۵، ص ۸۱.

کشور به سمت یک قشر خاص هدایت شود، معنای «اکرمکم» (گرامی‌ترین‌ها و آبرودارترین‌ها و ارجمندترین‌ها) عملاً به همان قشر منصرف نخواهد شد؟! و آنچه در عمل رخ می‌دهد، «ان اکرمکم اجمعکم للمال» نخواهد بود؟! و همگان به این نتیجه نمی‌رسند که هر چقدر سرمایه خود را متمرکزتر و متجمع‌تر کنند، امکان چندین برابر شدن آن به شدت افزایش خواهد یافت؟ در این فضا آیا می‌توان از انفاق و ایثار و صدقه و خیرات سخن گفت و افراد را برخلاف محیط اجتماعی و جریان آب، دعوت به دست برداشتن از مال و اموالی کرد که در صورت تجمیع، چندین برابر رشد می‌کند؟!

آیا با ایجاد قطب‌های ثروت و مراکز تجمیع سرمایه در کشور، دولت‌ها و ملت‌ها ناچار نمی‌شوند تا برای تأمین معاش به دنبال قشر سرمایه‌دار بدونند و منابع طبیعی و نیروی انسانی و قوانین خود را به نحوی تنظیم کنند که سرمایه‌داران به امید سود بیشتر و ریسک کمتر، در کشور آنها سرمایه‌گذاری کنند؟ آیا نظام اسلامی می‌تواند به چنین سیاست و راهبردی تکیه کند؟! آیا در این صورت، مصداق حدیث شریف علوی نخواهیم بود که فرمود^{۱۳}: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثُلَاثًا دِينَه... کسی که به نزد ثروتمندی برود و به خاطر ثروت و غنای او در مقابلش تواضع کند، دو سوم دینش را از دست داده است»؟! طبق روایات،^{۱۴} پیامبر اکرم (ص) نیز پس از نزول آیه «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» (طه/۱۳۱) شروع به تفسیر این آیه کرد و عباراتی را فرمود که یکی از آنها شبیه به تعبیر فوق بود: «وَمَنْ أَتَىٰ ذَا مَيْسِرَةٍ فَيَخْشَعُ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدِهِ ذَهَبٌ ثُلَاثًا دِينَه». حال آیا مشروعیت و دینی بودن نظام اسلامی در افکار عمومی، از طریق محوریت بخش خصوصی در اقتصاد دچار چالش و آسیب نشده است؟! آیا به نظام و مسئولان آن این تهمت زده نمی‌شود که ثروتمندان را بر مستضعفین ترجیح می‌دهد و به داد مردم ضعیف نمی‌رسد؟! با وجود این همه خدماتی که نظام اسلامی برای مستضعفین انجام داده، آیا همین محوریت بخش خصوصی در اقتصاد نبوده که همه آن خدمات را در چشم افکار عمومی به محاق غفلت و فراموشی برده است؟! آیا مصداق امروزی «تواضع در برابر اغنیا» را (که باعث از بین رفتن دو سوم دین انسان می‌شود) نباید در نحوه تنظیم قوانین و مجوزها و معافیت‌ها و تخصیص اعتبارات کشوری جستجو کرد؟ آیا تفاوت خاصی بین جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، در تنظیم این امور به چشم می‌خورد؟! و آیا در این صورت،

۱۳. نهج البلاغه (للصباحی صالح) ص ۵۰۸.

۱۴. تفسیرالقمی؛ ج ۱، ص ۳۸۱.

قشر متدین و انقلابی و هیأتی نباید نسبت به این امور موضع‌گیری مشخص و متین داشته باشند تا نقش خود در سرنوشت انقلاب و جامعه شیعه را به درستی ایفا کنند؟!

در همین رابطه، مناسب است به شأن نزول سوره «عبس» توجه شود. گرچه برخی از اهل تسنن سعی کرده‌اند عتاب شدیدی که در ابتدای این سوره وجود دارد، متوجه پیامبر اکرم (ص) بدانند اما علمای شیعه نقل کرده‌اند^{۱۵} که شأن نزول این سوره، مربوط به رفتار عثمان با «ابن ام مکتوم» (مؤذن رسول‌الله) است که فردی فقیر بود و وقتی پیامبر اکرم (ص) او را بر عثمان مقدم داشت، خلیفه سوم رو در هم کشید و خود را از او دور کرد و حالت انزجار نسبت به فقرا از خود نشان داد. لذا خدای متعال با شدت او را عتاب کرد و به تحقیر و توبیخ فرهنگی پرداخت که: از فقرا رو بر می‌گرداند و به آنها بی‌توجهی می‌کند اما اغنیاء را در مرکز توجه خود قرار می‌دهد و امور آنها را به عهده می‌گیرد و به آن می‌پردازد: «أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى * وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكَّى * وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَ هُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (عبس/ ۵ تا ۱۰) اگر بالاتر دانستن اغنیاء از فقراء در حد روی در هم کشیدن و جابجایی مکانی، چنین توبیخ شدیدی در پی دارد و موجب نزول یک سوره قرآن کریم می‌شود، پس مقدم کردن ثروتمندان بر اغنیاء به صورت همه‌جانبه و برنامه‌ریزی شده از سوی یک حاکمیت و با همه امکانات یک کشور، چه میزان از غضب الهی را به دنبال خواهد داشت؟! آیا یکی از مصادیق امروزی سوره عبس نمی‌تواند محوریت بخش خصوصی در اقتصاد باشد؟ پس این سوره‌های شریفه و آیات مبارکه چه اثری بر زندگی اجتماعی ما دارند؟ آیا باید آنها را به روابط فردی و رفتار یک شخص پولدار در مقابل یک فقیر فروکاست و حقایقی که برای هدایت بشر تا روز قیامت نازل شده، در این امور خرد منحصر کرد؟!

لذا نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز با تکیه به وجدان الهی خود و در مواردی که مخالفت آنها را با عدالت مکتبی احساس کرده، برخلاف توصیه‌های اقتصاد روز عمل کرده و بسیاری از امکانات کشور را به سوی مستضعفین و عموم مردم سوق داده اما همچنان محاسبات کارشناسی - که تصمیم‌گیری‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد - سعی دارد تا بخش قابل توجهی از امکانات کشور را به سمت بخش خصوصی ای سوق دهد که فرهنگ جهانی حاکم بر آن، چنین درگیری عمیقی با فرهنگ مکتب دارد. مقام

۱۵. تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۴۰۴.

معظم رهبری نیز در بیانیه گام دوم تصریح می‌کنند: «در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به طور دائم باید برای رفع محرومیت‌ها بتپد و از شکاف‌های عمیق طبقاتی بشدت بیمناک باشد. در جمهوری اسلامی کسب ثروت نه‌تن‌ها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست، اما تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن به ویژه‌خواری و مدارا با فریب‌گران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، بشدت ممنوع است؛ همچنین غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به هیچ‌رو مورد قبول نیست. این سخنان در قالب سیاست‌ها و قوانین، بارها تکرار شده است». حال چرا علی‌رغم تکرار مکرر این جهت‌گیری‌ها دچار چنان مشکلاتی هستیم؟! آیا پیگیری جایگاه محوری برای بخش خصوصی در بدنه کارشناسی نظام نبوده باعث شده تا این توصیه‌های مکرر، ابزاری برای عملی شدن پیدا نکنند و بالعکس تبعیض در توزیع منابع عمومی و شکاف عمیق طبقاتی در کشور شکل بگیرد؟!

علاوه بر این امور، آیا قشر سرمایه‌دار وقتی به چنین قدرتی برسند و امکانات دولت و ملت را به نفع خود به کار بگیرند، به عرصه اقتصاد اکتفا می‌کنند؟ یا به دنبال قدرت فرهنگی و سیاسی نیز می‌روند تا سود بیشتری از هماهنگ کردن آنها با خود به دست بیاورند؟ آیا این واقعیت در کشورهای سرمایه‌داری اتفاق نیفتاده و رسانه‌ها و احزاب به تصرف شرکت‌های بزرگ در نیامده است؟ آیا محوریت بخش خصوصی در اقتصاد در انتهای خود، به سپردن مقدرات کشور اسلامی به قشر سرمایه‌دار منجر نخواهد شد؟ آیا مکتب می‌پذیرد که قشر سرمایه‌دار به دلیل ثروت خود، حاکمیت مسلمین را به دست بگیرند؟ آیا همین عواقب خطرناک نبوده که باعث شده نظام اسلامی با تکیه به وجدان انقلابی و دینی خود، عملاً اجازه شکل‌گیری بخش خصوصی واقعی (به معنای رایج در دنیا) را ندهد؟ وقتی از یک سو چنین اجازه‌ای عملاً – و به درستی – صادر نمی‌شود و از سوی دیگر متخصصین اقتصادی، بخش خصوصی را محور اقتصاد و تولید ملی می‌دانند و سعی می‌کنند تا امکانات کشور را به سوی آن هدایت کنند، چه نتیجه‌ای رقم می‌خورد؟ جز عدم تحقق تولید ملی؟ و تحقق عواقب آن مانند گرانی و تورم و کاهش ارزش پول ملی و بیکاری و...؟ آیا نباید توجه کرد که عامل اصلی در ضعف تولید ملی، این درگیری و کشمکش بین وجدان انقلابی و استدلال تخصصی است؟ اگر این عامل بنیادین حل نشود، هر دولتی و هر عنصر پرکار و متدینی هم که بر سرکار بیاید، می‌تواند مشکلات اقتصادی مردم را حل کند؟ یا در میانه این درگیری دچار حیرت و روزمرگی خواهد شد و نارضایتی‌ها را تشدید خواهد کرد و امیدهای رأی‌دهندگان را به یأس

مبدل می‌کند؟ چرا تلاش دولت‌های مختلف و توصیه‌های مکرر رهبری برای «رونق تولید» نتیجه‌ای نداده و نمی‌دهد؟ جز این‌که مشکل «تولید ملی» چنین عمقی دارد و به درگیری بین اخلاق رهبری و مردم ایران با اخلاق بخش خصوصی باز می‌گردد؟

ممکن است گفته شود: «اسلام، مالکیت را محترم شمرده و بخش خصوصی نیز مالک اموال خویش است و نباید با این سخت‌گیری‌ها جلوی رونق تولید و کسب و کار را گرفت». اما باید توجه داشت که «مالکیت شخص حقیقی» غیر از «مالکیت شخص حقوقی» است که امروزه در قالب «شرکت‌ها» شکل گرفته و متأسفانه با غفلت و اهمال در موضوع‌شناسی، مورد تأیید فقه شیعه قلمداد می‌شود. یعنی گرچه در فقه شیعه «باب الشركة» وجود دارد اما احکام خدای متعال در باب شرکت شرعی، تفاوتی ماهوی با شرکت‌های موجود دارد. مثلاً شرکت عقدی جائز است به این معنا که اطراف عقد می‌توانند آن را به هم بزنند و فسخ کنند اما شرکت‌های موجود، عملاً قراردادی لازم و غیرقابل فسخ را در مقابل مکلفین قرار می‌دهند تا تجمیع سرمایه و تمرکز آن، از امنیت کامل بهره‌مند شود و این سلول اولیه نظام سرمایه‌داری دچار تزلزل نشود. لذا در شرکت شرعی، اگر یکی از شریک‌ها – و لو با کمترین حق الشركة – مخالف تصمیم سایرین نسبت به مال الشركة باشد، تصرف سایرین در آن مال «غصب» خواهد بود. این به معنای تفکیک‌ناپذیری «مالکیت» از «مدیریت» در شرکت شرعی است. اما در شرکت غربی، یک شخصیت حقوقی برای سرمایه‌ی تجمیع شده شکل می‌گیرد که مستقل از مالکین است و لذا حق مدیریت برای کسانی است که ۵۱ درصد سهام شرکت را در اختیار دارند و ۴۹ درصد مابقی اگر رضایتی نداشته باشند، ملزم به تصمیم اکثریت خواهند بود و حتی نمی‌توانند سهم خود را از شرکت خارج کنند بلکه باید آن را به دیگری بفروشند تا سرمایه تجمیع شده، پراکنده نشود. این به معنای تفکیک «مدیریت» از «مالکیت» است و مالک نسبت به مدیریت مال الشركة، سلب اختیار می‌شود تا اختیار سرمایه و فعالیت و تحرک آن، دچار اختلال نشود.

ممکن است گفته شود: «سلب اختیار مالکانی که کمتر از ۵۱ درصد سهام را در دست دارند، به صورت شرط خارج از عقد ذکر می‌شود تا مشکل شرعی برطرف شود.» اما باید توجه داشت که آیا چنین شرطی خلاف مقتضای عقد نیست؟! مگر عقد شرکت شرعی با سپردن مدیریت به تک‌تک مالکین و شرط رضایت آنها، عملاً مقتضای آن نیست که هر چقدر تعداد شرکاء افزایش پیدا کند، احتمال عدم

رضایت و فروپاشی شرکت بیشتر می‌شود و تجمیع پول و سرمایه، امنیت کمتری پیدا می‌کند؟! و مگر ملزم کردن همه شرکت‌ها به تفکیک مدیریت از مالکیت، به معنای ایجاد بیشترین ثبات و امنیت برای سرمایه نیست و باعث نمی‌شود تا بیشترین سطح از تجمیع مال (حتی فارغ از نظر مالک) حاصل شود؟! فارغ از این مطلب، ملزم کردن تمام شرکت‌ها به رعایت این شروط به معنای آن است که اگر کسانی خواستند طبق احکام اولیه در باب الشركة عمل کنند، قانون را رعایت نکرده‌اند و لذا از حق دریافت وام و تسهیلات و معافیت‌ها محروم خواهند شد. آیا در این صورت دیگر کسی حاضر خواهد شد شرکت شرعی تشکیل دهد؟ یا این روند به معنای منزوی کردن شرکت شرعی و احکام الهی آن توسط حکومت اسلامی خواهد بود؟! و آیا بدون موضوع شناسی دقیق نسبت به شرکت و عدم توجه به جایگاه آن به عنوان «سلول اولیه نظام سرمایه‌داری» و طرح عجولانه «شرط خارج عقد» و «المومنون عند شروطهم»، چنین لوازم فاسدی پدید نخواهد آمد؟! و فقه اصیل اسلامی متهم به امضای روابط سرمایه‌سالار نخواهد شد!؟

البته در این سلسله از مباحث، ابتدا به تبیین جریان دو خلق (حرص و حسد) در ماشین مدل اداره پرداختیم که مربوط به سیستم سوخت‌رسانی این ماشین می‌شد. اما همان‌طور که بیان شد، این ماشین دارای ابعاد دیگری نیز هست و لذا اوصاف رذیله دیگری نیز در آن جریان پیدا می‌کند. یعنی یک ماشین دارای سیستم برق‌رسانی و الکتریکی نیز هست که موجب جرقه و احتراق سوخت می‌شود که این سیستم در مدل اداره، همان «مکانیزم بازار» است. پس از احتراق سوخت، انرژی حاصل از آن باید ماشین را به حرکت در بیاورد و لذا ماشین دارای سیستم مکانیکی هم هست تا آن سوخت در نهایت به حمل و نقل و رسیدن به مقصد منجر شود که با توضیحات فوق تا حدودی روشن شد که این سیستم در مدل اداره، شرکت‌های بزرگ و بخش خصوصی است. یعنی میل‌لنگ و دیفرانسیل و لاستیک و بدنه ماشینی که با شدت و سرعت فعالیت خود، مسافرین (جوامع مدرن) را بر اساس انگیزه‌هایی مانند حرص و حسد به مقصد می‌رساند، بخش خصوصی متداول در جهان است که حقا باید آن را محور ایجاد وصف رذیله و خلق اجتماعی «تکاثرفروری» و «جمع‌المال» دانست. حال با این تعریف رایج جهانی از بخش خصوصی، می‌توان وارد عرصه «جنگ اقتصادی» ای شد که موضوع آن دفاع اسلام در مقابل کفر است و طبیعتا باید محور آن، انگیزه‌های الهی و حسینی باشد؟! بیان شد که نظام اسلامی مانع فعالیت‌های اقتصادی و شخصی افراد نمی‌شود اما مساله این است: نباید محور طراحی عملیات در اتاق جنگ

اقتصادی کشور را به بخش خصوصی (به معنای متداول علم اقتصاد) سپرد. زیرا اخلاق و محاسبات حاکم بر بخش خصوصی، «جنگ اقتصادی با نظام سلطه به عنوان قطب اقتصادی جهان» را بی معنا می داند و برعکس، بر اساس شیئی طراحی شده که اقتصاد کشور با محوریت بخش خصوصی به اقتصاد جهانی با محوریت کارتل ها و ترانست ها متصل شود تا کشور با بهره مندی از مزایای این اتصال و هم پیوندی، تولید داخلی را رونق بخشد و مشکل اشتغال و... برطرف شود. اساساً طراحان تحریم های اقتصادی هم با تسلط کامل بر این ماشین، همین اتصال و ارتباط را قطع کردند. نظام اسلامی نیز در این جنگ اقتصادی بدنبال نقشه و طرح عملیاتی ای است که بدون فروآوردن سر تعظیم برای نظام سلطه، مشکلات بخش تولید و اشتغال و افت پول ملی را حل کند. حال با این توصیفات، محوریت بخش خصوصی در این جنگ معقول است؟!!

ممکن است گفته شود: «مقام معظم رهبری تاکید بر سپردن امور به بخش خصوصی کرده اند». در پاسخ باید گفت که این تأکید رهبری معظم، - بنابر صراحت بیان ایشان - به «اجماع کارشناسان» معلل شده است. یعنی درست است که در موضوعات علم کاربردی اقتصاد، اختلافاتی وجود دارد اما اصول و قواعد مشترکی نیز وجود دارد که همه ی کارشناسان اقتصادی بر آن اجماع می کنند و از جمله آنها، محوریت دادن به بخش خصوصی در تولید و اقتصاد کشور است. زیرا انگیزه «سودآوری» و شدت فعالیت بخش خصوصی برای «جمع کردن و تکاثر ثروت» از همه بالاتر است. حال وقتی همه کارشناسان اقتصادی («چپ و راست»، «اصول گرا و اصلاح طلب»، «انقلابی و لیبرال»، «مومن و لائیک») نسبت به یک موضوع اجماع دارند و حوزه های علمیه و متدینین نیز با گفتن اینکه: «این ها تجارب بشری است و بین اسلام و کفر مشترک است»، به پشتیبانی علمی از رهبری نظام نمی پردازند، دیگر چه راهی در برابر مقام معظم رهبری باقی می ماند؟! پس در عمل، وقتی از یک سو، اجماع کارشناسی در این موضوع وجود دارد و از سویی دیگر، اجماع انفعالی از طرف متکفلین فهم معارف دینی وجود دارد، نمی توان اداره کشور را متوقف کرد؛ زیرا به تعبیر معظم له^{۱۶}: «هیچ نظامی، هیچ مجموعه ای در خلأ نمی تواند مدیریت کند».

۱۶. مقام معظم رهبری: «آن حقیقت اول که گفتیم نظام مستظهر به حوزه های علمیه است، به خاطر این است که نظریه پردازی سیاسی و نظریه پردازی در همه ی جریان های اداره ی یک ملت و یک کشور در نظام اسلامی به عهده ی علمای دین است. آن کسانی می توانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه های غربی، نظریه های غیردینی، نظریه های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه ای در

گرچه ایشان بارها فرمودند که «نظام اسلامی بنگاه‌های بزرگ اقتصادی از جنس نظام سرمایه‌داری را نمی‌خواهد... ما نظام اقتصادی نمی‌خواهیم که کشور را تبدیل به وال استریت ایرانی کند.^{۱۷} ما اقتصاد نظام سرمایه‌داری را نمی‌خواهیم» اما در عمل، در برابر چنین اجماعی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، اگر به درستی در بیانات رهبری تأمل شود، معلوم خواهد شد که مقصود معظم‌له از بخش خصوصی، ورود «عموم مردم» در اقتصاد کشور است اما «مردم» توسط ادبیات تخصصی علم اقتصاد به بخش خصوصی تأویل و تحریف شده که نه تنها عموم مردم نیستند بلکه قشر بسیار کوچکی از جامعه یعنی سرمایه‌داران هستند که معمولاً از اعتقادات و رفتار عموم مردم متدین ایران دوری می‌کنند و حتی طبق آیات و روایاتی که تقدیم شد، به تحقیر و تمسخر آنان مشغولند.

لذا مانع اصلی که باعث شده بخش خصوصی به معنای متعارف جهانی آن به محور اقتصاد در کشور ما تبدیل نشود، عدم تناسب آن با انگیزه‌های الهی و انقلابی مردم ایران است. به عبارت دیگر، این سیستم مکانیکی و بدنه و چرخ، با سوختی که انقلاب اسلامی را به راه می‌اندازد (انگیزه‌های مؤمنانه و ایثارگرانه) تناسبی ندارد. به همین دلیل علی‌رغم اینکه چندین سال مقام معظم رهبری و دیگر مسئولین کشور بر رونق بخش تولید تأکید می‌کنند اما حرکت جدی و تحول اساسی‌ای در این بخش صورت نگرفته است. زیرا تولید در جهان امروز وابسته به بخش خصوصی با اخلاق تکاثر و جمع‌المال است اما اوصافی مانند شهادت‌طلبی و عدم پذیرش تحقیر در مقابل قدرت پول و سرمایه (که انقلاب و حضرت امام در مردم ایران زنده کردند) مانند سوختی است که به جای بنزین «حرص و حسد» در باک ماشین اداره مادی ریخته می‌شود و لذا عملکرد این ماشین را دچار اختلال می‌کند و باعث کُندی، توقف، خاموشی یا

خلاً نمی‌تواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته‌ی اذهان مادی است، می‌آید جایگزین می‌شود؛ همچنان که در آن مواردی که این خالها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد.» ۱۳۸۹/۷/۲۹.

۱۷. مقام معظم رهبری: «حالا [خود] این بحث دارد که کشوری که از لحاظ اقتصادی وابسته‌ی به دیگران است امکان رفاه اقتصادی ندارد؛ بله، قلّه‌های ثروت در آنجاها به وجود می‌آید اما اینکه کشور برخوردار از رفاه و آرامش فکری و اقتصادی باشد، چنین چیزی امکان ندارد. حالا فرض کنید ما می‌خواهیم وابسته باشیم و از لحاظ سیاسی مشکلی در وابسته بودن نمی‌بینیم؛ کما اینکه الان بعضی‌ها صریحاً همین حرف را می‌زنند؛ کشوری تک‌محصول - تقریباً مثل الان - متکی به نفت و خام‌فروشی؛ کشوری از لحاظ فرهنگی رها شده؛ کشوری مبتلا به گسست‌های اجتماعی، گسست‌های قومی، گسست‌های دینی و مذهبی، گسست‌های سیاسی؛ کشوری با حاکمیت اشرافی، با قلّه‌های ثروت از قبیل آنچه در آمریکا [وجود دارد] - وال استریت ایرانی - در مقابل فقر و محرومیت عده‌ی کثیری؛ کشوری با این خصوصیات و این جور چیزی می‌خواهیم. در آمریکا طبق همین اخبار آشکار، هوا که گرم می‌شود، عده‌ای از گرما می‌میرند؛ خب از گرما که در خانه‌ها کسی نمی‌میرد؛ این یعنی بی‌خانمانی، یا وقتی سرما می‌شود از سرما کسان زیادی می‌میرند - که آمارهایش گاهی از دستشان در می‌رود و گفته می‌شود و خیلی اوقات هم گفته نمی‌شود - این یعنی بی‌خانمانی. در کشوری با آن ثروت - آمریکا کشور ثروتمندی است - این معنایش این است که قلّه‌هایی وجود دارد و در کنار این قلّه‌ها دره‌های بدبختی و نابسامانی و فقر و محرومیت وجود دارد. خب ما چه می‌خواهیم؟» بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها؛ ۱۳۹۵/۳/۲۹.

واژگونی آن خواهد شد. یعنی شهادت‌طلبی و فدا شدن برای اسلام و درگیری با گردنکشان عالم و مبارزه با کفر و شرک مدرن، محیطی اخلاقی برای جامعه ایجاد می‌کند که باعث ضربه به فرهنگ حرص و حسد و تکاثر می‌شود و تحقیر در مقابل سرمایه و حاکمیت بخش خصوصی بر سرنوشت خود و جامعه را نمی‌پذیرد و حتی بالنسبه سرعت انسان‌های حریص و دنیاطلب را (که به صورت غیر عمدی و بخاطر بسترهای اجتماعی گرفتار این اوصاف شده‌اند) کند می‌کند. البته این روند از برکات و کارآمدی‌های بزرگ انقلاب اسلامی است که موجب شده فرهنگ انقلابی و دینی زنده بماند و ماشین مدل اداره نتواند کشور را به مقصد دنیاپرستی و جاهلیت مدرن ببرد اما از سوی دیگر انقلاب اسلامی باید بتواند ماشین و مدل اداره متناسب با آرمان خود را بسازد و الا تا زمانی که سوار بر ماشین دیگران باشیم و همزمان بخواهیم آرمانهای خود را حفظ کنیم، با اختلال مداوم در عملکرد این ماشین مادی مواجه خواهیم بود که این به معنای معطل ماندن تولید و تداوم فشارهای معیشتی به مردم و فقدان امنیت اقتصادی و تشدید نارضایتی‌هاست.

البته همان‌گونه که در جلسات قبلی گفته شد به نظر می‌رسد رهبری معظم با تیزبینی و درایت عجیب خود و با طرح «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، سفارش علمی برای طراحی و ساخت چنین ماشینی را مطرح کرده‌اند اما نخبگان علمی در حوزه و دانشگاه به عنوان مسئولین طراحی این ماشین و تأمین این سفارش علمی، در این زمینه عملکرد موفق و فعالی نداشته‌اند بلکه منفعل بوده‌اند. در توضیح وضعیت انفعال متولیان این امر باید گفت: اختلاف نظرهای اجتهادی (که در پیام تسلیت مقام معظم رهبری برای مرحوم هاشمی رفسنجانی به آن اشاره شده) در کیفیت اداره کشور باعث موضع‌گیری انفعالی در این موضوعات کارشناسی می‌شود؛ زیرا یک درک اجتهادی از دین وجود دارد که اموری از قبیل نحوه تأمین معاش و مدل اداره کشور را مشترک بین اسلام و کفر می‌داند و الگوی موجود در جهان را به نحوی امضا می‌کند. اما درک اجتهادی حضرت امام و مقام معظم رهبری بر این حقیقت تأکید دارد که در تمام این موضوعات امکان تسلط کفر وجود دارد؛ کما اینکه شکل دیگری از همین اختلاف اجتهادی در مشروطه نیز وجود داشت و در نتیجه، طرفداران مشروطه، آزادی‌خواه و ضد استبداد معرفی شدند و شیخ فضل‌الله نوری و من تبعه، متهم به طرفداری از استبداد و تحجر؛ زیرا جامعه‌ی آن روز باور نمی‌کرد تعریفی از اصل حاکمیت وجود داشته باشد که هم بر اساس استبداد نباشد و هم طبق احکام اسلام باشد. لذا به تدریج

جو عمومی بر ضد شیخ فضل الله به عنوان یک عالم طرفدار استبداد شکل گرفت به نحوی که با اعدام ایشان در مرکز تهران، واکنشی منفی از مردم دیده نشد. امروز نیز رونق اقتصادی و تولید، یک تعریف تخصصی در جهان دارد که کارشناسان از هر جناح، نسبت به اصول آن اجماع دارند و تصور می شود که هر راهی غیر از این، به معنای عقب ماندگی و فقر خواهد بود. از سوی دیگر، مقام معظم رهبری و وجدان انقلابی مردم و بعضی از مسئولین، با رفتار خود عملاً مانع تحقق این تعریف تخصصی در جامعه ایران می شوند و لذا به تدریج این گونه قلمداد می شود که رهبران انقلاب می خواهند کشور ایران را فقیر و عقب مانده نگه دارند. به عبارت دیگر، نتیجه این اختلاف اجتهادی به این سمت خواهد رفت که انقلاب و رهبران آن متهم به «ناکارآمدی و تحجر و توزیع فقر» شوند! بنابراین انقلاب اسلامی در وضعیت «مشروطه اقتصادی» قرار گرفته و دچار خطر جدی شده و با تداوم فشارهای اقتصادی و عدم طرح مشخص و روشن از سوی دوستداران انقلاب برای خروج از این وضعیت، ممکن است هزینه های بزرگی بر انقلاب تحمیل شود.

لذا هدف از طرح این مباحث در هیئات و مجالس عزاداری این است که محبین امام حسین (ع) بصیرت پیدا کنند که این ماشین اداره متداول، ابزاری ست که جامعه امروز را به همان اخلاق قاتلین امام حسین (ع) دچار می کند؛ زیرا طبق زیارت اربعین، جامعه ای امام حسین (ع) را به شهادت رساند که خُلِقَ «غَرَّتُهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَدْنَى وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالشَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاةٍ»، وصف اجتماعی آن ها شده بود. امروز نیز باید مؤمنین بدانند این اوصاف در کجا تولید می شود تا حرکت هیئات، مساجد، نمازهای جمعه (به عنوان بالاترین مقدورات نظام الهی) به سمت مقابله با این کانون های ضد اخلاق و معنویت برود و بسیاری از مردمی که گرفتار این بسترهای اوصاف رذیله شده اند بتوانند از آن فضا جدا شوند. گرچه ممکن است اقلیتی نیز این فضای جدید مجاهدانه و مؤمنانه را نپسندند و از کشور خارج شوند، همان طور که با پیروزی انقلاب نیز عده ای از کشور خارج شدند. اما اکثریت مردم ایران، اخلاقی را دوست دارند که منتسب به امام حسین (ع) و ائمه اطهار (ع) باشد و لذا از وضعیت فعلی در نحوه اداره کشور ناراحت هستند.

در پایان باید اشاره کرد که تمام این سلسله بحث، شرح و تفصیلی بود بر مباحث مرحوم حجت الاسلام و المسلمین استاد صدوق در فصل دوم کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» که طی آن،

جریان نه وصف رذیله در ابعاد گوناگون مدل اداره غربی تبیین شده اما در این مباحث، صرفاً سه وصف «حرص، حسد و تکاثر (جمع المال)» مورد اشاره قرار گرفت که امید است در فرصت‌های دیگر، به تبیین سایر اوصاف رذیله‌ی جاری در مدل اداره مادی پرداخته شود. البته بحث مهم دیگر، راهکارهای جایگزین برای طراحی ماشین جدید و مدل اداره الهی است که تفصیل آن را باید در فصل سوم از کتاب «بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» دنبال کرد. در واقع این سلسله بحث، فعلاً در صدد تبیین تفصیلی راهکارها نبوده چون به نظر می‌رسد آسیب‌شناسی صحیح از وضعیت اقتصادی کشور، حلقه مفقوده‌ای است که فقدان آن، موجب ارائه راهکارهای ناکارآمد متداول شده و در واقع «صورت مسأله» در اقتصاد کشور هنوز به صورت صحیح، تصویر و ترسیم نشده است. لذا اولین قدمی که باید برای حل مشکل برداشته شود، توصیف صحیح از عوامل ایجاد مشکل است. در صورتی که تفاهمی نسبی پیرامون توصیف از مشکل و عوامل آن شکل بگیرد، آنگاه فهم راهکارهای صحیح و تبیین آن تسهیل خواهد شد.